

رجال عصر ناصری

تألیف

جناب آقای دوستعلی خان معیر الممالک

— ۲۶ —

سپهسالار آقاوجیه

شاهزاده وجیه الله میرزا معروف به آقاوجیه در دوران خدمت دولتی بترتیب سیف‌الملک،

امیرخان سردار، و سپهسالار خوانده شد. نامش اورا از هر حیث برازنده بود زیرا چهره‌ای مطبوع و مردانه، قامتی کشیده و متناسب، حرکات و رفتاری موزون و بزرگوارانه و اخلاق و ملکاتی پسندیده داشت.



وجیه‌الله میرزا پسر شاهزادهٔ عضو-الدوله فرزند فتح‌ملی‌شاه بود و عین‌الدوله و سیف‌الدوله برادرهایش بودند. او هنوز بیست سال نداشت که در حلقهٔ پیشخدمتهای ناصرالدین‌شاه درآمد. پس از چندی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله اورا بدستگاه خود برد و چون جوانی آراسته و مستعد بود روپرتقی نهاد. سوارکاری آزموده و جسور و شکارافکنی چیره دست و بی‌بدل بود. در بیشتر شکارهای

ناصرالدین‌شاه جزو ملترین رکاب بود و در تاخت شکارها میزد و هنر نمایها میکرد. روز بروز بر قدرش در خدمت سلطان افزون میگشت تا آنجا که لقب سیف‌الملک و درجهٔ سرتیپی اول یافت و چند فوج از جمله هزار سوار «منصور» باو سیرده شد.

سیف‌الملک مردی خلیق، متواضع، مردم‌دار و در دوستی یابدار بود. چون انتظامات نواحی لاریجان نیز با او بود اغلب نایبستانها را بانجا میرفت و باصطلاح بیک کرشمه دو کار میکرد. هم هواخوری و شکار و هم سرکشی و رسیدگی بامور منطقه. تابستان سال ۱۳۰۵ قمری پدرم برای استفاده از هوا و آب معدنی لاریجان با اردوئی مفصل بآن حدود رفت. سیف‌الملک آنجا بود و

چون از آمدن پدرم اطلاع یافت بناسوابق یگانگی گروهی را برای ترمیم راه که بسیار بد و صعب‌العبور بود بیش فرستاد و خود با چندتن از همراهان بلاقات کاروان سالار آمد و مهربانها کرد. دو روز بعد يك آلاچيق بسیار ممتاز تر کمانی، يك رأس اسب عالی‌نژاد و يك توله شکاری برای پدرم فرستاد. پدرم نیز يك چادر پوش زرد هندی، يك قبضه تفنگك دولول نمره ده و مقداری فشنگ بوی‌هدیه کرد. پس از چندروز استراحت سیف‌الملک پدرم را برای تماشای کشتی پهلوانهای محل باردوی خود دعوت کرد. در آن نواحی رسم چنین بود که وقتی میخواستند مسابقه کشتی فراهم سازند از سه روز قبل از هنگام غروب تا پاسی از شب طبل میزدند. آوای کوس در کوه و جنگل منمکس میشد و مردم را خیر میکرد و پهلوانان از هر سو برای زور آزمائی می‌شتافتند. آن روز برابر چادر مخصوص سپهسالار قطعه زمین وسیعی هموار و خاکریزی شده بود و گروهی انبوه گرد آن حلقه بسته بودند. پهلوانها عریان و فوطه بر میان یکسو صف آراسته بودند. میزی بزرگ بیرون چادر قرار داده و رویش همه گونه میوه و تنقل نهاده و در فاصله بین میز و چادر يك ردیف صندلی چیده بودند. روی میز دیگری سینی ورشو مستطیلی پر از مسکوک نقره خودنمائی میکرد. مهمانها بر صندلیها قرار گرفتند و پس از نوشیدن شربتبی کوارا آماده تماشا شدند. با اشاره میزبان يك تن از پهلوانان بمیدان آمده پس از معرفی خود با هنگی خاص رجز خوانی آغاز کرد. پس از چند دقیقه تنی دیگر ندای او را پاسخ گفته از صف گردان قدم پیش نهاد و پس از روبروسی سر شاخ شدند، دیری نپایید که یکی از آنان بر حریف فائق آمد. پهلوان پیروز را فیروز نام بود و پس از حریف اول سه تن دیگر را بخاک افکند. این هنگام جوانی خوش‌سیما و بلندبالا باعضلاتی ورزیده و در هم پیچیده بمیدان آمد. با آنکه پای چپ او از بالای زانو قطع شده بود و بچوبدستی تکیه داشت چنان بجالاکی بجست و خیز برداخت که مایه اعجاب شد. او را فرخ‌علی میخواندند و در آن خطه بزور آزمائی و نیرومندی مشهور بود. همینکه بمیدان نهاد غریب شادی از تماشاچیان برخاست و کف زنان خوش‌آمد گفتند. وی پس از کسب اجازه از سیف‌الملک با فیروز در آویخت و بعد از زمانی تلاش او را مردانه بر زمین کوفت و پس از آن چهارتن دیگر را که از پهلوانان نامی آن سامان بودند مغلوب سر پنجه نیرومند خویش ساخت. او با اتکاء روی یک‌پا هیچگاه اعتدال خود را از دست نداد و حریفان دو پا را یکی پس از دیگر بخاک افکند. بانگ هلهله از اهالی برخاست و دور او را گرفته بر سر دستش بلند کردند.

در پایان کشتی سیف‌الملک سینی محتوی مسکوک نقره را برابر پدرم نهاد و گفت: «خواهش دوستانه آنکه این پول را بنابتشخیص خود بعنوان جایزه بین پهلوانها تقسیم کنید.» پدرم بفراخور حال از يك تا سه چنگك سکه بکشتی گیران داد و بقیه را که يك ثلث محتوی سینی بود در دامن فرخ‌علی ریخت و پیشانی گشاده وی را بوسه داد.

بعد از ناهار بشکار قرقاولان بردند. سپهسالار و پدرم با جره قزل‌های خود یازده قرقاول گرفتند و شکارچیان دیگر نیز قریب چهل رأس با تفنگك صید کردند.
چندی بعد تر کمانان خود سری آغاز کرده بغارت قافله‌های راه خراسان و بعضی از دپه‌ها دست زدند. شاه سیف‌الملک را مأمور سرکوبی آنان کرد. او با چند اراکه توپ، سه فوج پیاده نظام و هزاران سوار بدفع تر کتازان شتافت و دیری نپایید که خبر موفقیت‌هایش پی در پی رسید و گروهی اسیر و غنائم بسیار از قبیل آلاچیق و اسب و گاو گوسفند به‌هران فرستاد. سرانجام تر کمانها

سر تسلیم فرود آوردند و خطه استرآباد آرامش از دست رفته را باز یافت. سیف الملک پس از بازگشت مورد قدردانی شاه واقع شد و یک زوج سردوشی طفرای الماس نشان که از امتیازات بزرگ بود بوی ارزانی گشت و ملقب به امیرخان سردار شد.

پس از این وقایع هر زمان که در گوشه و کنار مملکت ناامنی روی میداد شاه امیرخان سردار را برای برقراری امنیت بآن سامان میفرستاد. چندبار نیز بحکومت استرآباد و خمسه و غیره منصوب شد و همه جا از عهده انجام وظائف نیکو برآمد. در مراسم جشن سال پنجاهم (با شصتم) سلطنت و **بیکتوریا ملکه** انگلیس بنمایندگی دربار ایران شرکت جست و از جانب شاه ملکه را تهنیت گفت. در سال جلوس مظفرالدین شاه امیراطور روس آلکساندر درگذشت و شاهزاده عباس میرزا **ملک آرا** برادر ناصرالدین شاه برای اظهار تسلیت و شرکت در مراسم تشییع بدربار روسیه رفت ولی برای تبریک تاجگذاری امیراطور جدید باز امیرخان سردار مأموریت یافت. در این سفر همراهانش عبارت بودند از مختار السلطنه، شاهزاده امان الله میرپنج و دو تن دیگر. امان الله میرزا پس از بازگشت از روسیه حکایت میکرد که قامت رشید، هیکل مردانه و وقار امیرخان سردار جلب توجه روسها را کرده بود و بانوان دربار تزاری با دیده تحسین در وی مینگریستند...

در دوران مظفری وزارت جنگ از نایب السلطنه گرفته و بداماد اتابک شجاع السلطنه سردار کل (بمبدأ لقب امیر نظام یافت) داده شد. شجاع السلطنه چند بار مقام سپهسالاری را از اتابک خواست ولی مقبول نیفتاد. امیرخان سردار که از راه زیرکی و سیاست باصلاح چم اتابک را بدست آورده بود بر شجاع السلطنه فایق آمد و رتبه سپهسالاری یافت. شجاع السلطنه از بی مهری پدر زنش سخت رنجید و دست از کار کشید ولی اتابک افواج او را همچنان تحت فرماندهیش باقی گذارد. چون شجاع السلطنه از رسیدگی بامور محوله خودداری میکرد پسر و یک تن از برادرانش بجای او انجام وظیفه میکردند.

در این اوان شاه آهنگ سفر فرنگ کرد و مقرر گشت برای حفظ امنیت پایتخت دوازدوی پنجهزار نفری تشکیل گردد. سپهسالار بنگارنده که در آن زمان ریاست مخازن عسکریه را داشت دستور تهیه لوازم اردوها را داد. در اندک زمانی همه چیز آماده شد و روزی سپهسالار شاه را بیازدید اردوها که در صحرای دوشان تپه برپا شده بود دعوت کرد. مانوری نیز در زمینهای نارمک و هزاردره و قسمت جنوبی سوهانک ترتیب داده بودند. فرماندهی مانور با واگزنخان اطریشی مرئی نظامی بود. همه چیز موافق دلخواه برگزار شد و مورد تحسین حضار مخصوصاً سفرای خارجی مقیم ایران واقع گردید. در پایان مانور شاه یک قداره الماس نشان بسپهسالار، یک نشان بواگزنخان و یک پالتو طرمه با سردوش طفرای بنگارنده ارزانی داشت.

مظفرالدین شاه پس از بازگشت از اروپا و نشستن سلام در تخت مرمر سپهسالار را بیش از پیش مورد مرحمت قرارداد و نشان قدس بوی بخشید.

زمان میگذشت تا اتابک برای دومین بار از صدارت برکنار شد و بمسافرت دور دنیا رفت. در شرح حال اتابک گفته شد که سپهسالار توسط یکی از سوارهای خود مرد خان پنجهزار لیره برای او فرستاد و اتابک صد لیره آنرا بجا حمل بخشید و بقیه را ضمن بیامی تشکر آمیز پس فرستاد. در اینجا نیز لازم است گفته شود که پس از دور شدن حکیم الملک از دربار بدست اتابک، عین الدوله هرچه کوشید برادرش سپهسالار را بسوی خود کشد و برضد اتابک برانگیزد توفیق نیافت. سرانجام

روزی سپهسالار به عین‌الدوله گفت ، « درست است که تو برادر من هستی ولی اتابک هم دوست من است و بمن نیکی بسیار کرده . نمیتوانم آن را نادیده انگارم و نامردانه با او مخالفت ورزم . »
الحق سپهسالار وظیفه حق شناسی را بهترین وجهی درباره اتابک ادا کرد حتی یکی دوبار در مراحل بسیار حساس اتابک را از نیرنگهای دشمن بطور غیرمستقیم با خبر ساخت ولی فرود اومانع شد که چشم واقع بین بکشاید و اوضاع را چنانکه بود دربابد . پس از رفتن اتابک نیز سپهسالار با کسان او با کمال انسانیت رفتار کرد . از جمله نگارنده روزی برای کسب تکلیف نزد او رفتم . سپهسالار بمن گفت : « میدانم برادرم با شما خوب نیست ولی تا من زنده هستم نمیگذارم از او بشما گزندگی برسد با کمال آسودگی و دلگرمی مشغول کار خود باشید . » بعد اضافه کرد « فردا با شاه بجاجرود میروم ولی چون باید بزودی رهسپار استرآباد و خراسان شوم سیصد چادر برای اردو لازم دارم ، دستور تهیه آنرا بدهید و بعد بجاجرود آمده چند شب مهمان من باشید . »

آن سال زمستان هوا سخت سرد بود و برف پشت برف میبارید . پرندهگان چنان درمانده بودند که افراد اردو آنها را کنار بوته ها با دست میگرفتند . یکی از آلاچیقهای ترکمانی را که گنجایش سی نفر داشت برای سپهسالار برپا ساخته و در آن دو کرسی گذاشته بودند . چهار روز زندگی در جاجرود بخوشی گذشت . یکبار با شاه بشکار جرگه رفتیم و بیست و دو قوچ صید شد . بار دیگر با سپهسالار و همراهانش بصید پرند پرده پرداختیم و بنا تفنگ و قوس مجموعاً یکصد و سی و پنج کبک و تیهو شکار کردیم .

سپهسالار پس از بازگشت از جاجرود بیاباغ آصف‌الدوله واقع در خیابان سابق ماشین رفت و از آنجا بسوی خراسان شتافت . مسافرتش نزدیک پنج ماه بطول انجامید . هنگام بازگشت که باستقبالش رفتم او را سخت لاغر و پریده رنگ دیدم و روز بعد که بخانه‌اش رفتم او را در بستر یافتیم . هر روز بر شدت بیماری افزون و از قدرت طبیبان کاسته میشد تا آنجا که اینان در کار خود فروماندند و او از دست رفت .

سپهسالار پس از سه ماه رنج بردن در بستر ناتوانی بسال ۱۲۲۴ قمری در گذشت و در حضرت عبدالعظیم بخاک سپرده شد . او مقدار زمینی در یوسف‌آباد از مستوفی‌المالک خرید و در آن بیمارستان یوسف‌آباد را بنا نهاد و دو دبه از املاک خود را وقف آن ساخت .

رتال جامع علوم انسانی

مجله یغما : مرحوم نصره‌الله‌خان « امیر اعظم » فرزند سپهسالارست . در شرح احوال امیر اعظم آقای هنر یغمائی (منشی مخصوص آن مرحوم) مطالبی جالب و جاذب مرقوم داشته که در شماره‌های بعد بچاپ خواهد رسید .

جناب یدالله عضدی سفیر کبیر شاهنشاهی ایران در اسپانیا فرزند مرحوم نصره‌الله‌خان امیر اعظم است و الحق مردی است شایسته و دانشمند و در میان رجال امروزه کم نظیر .